

دوره نهم

رمضان - شماره بیست و یکم



دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
روابط عمومی

خاطراتی از زندگی حضرت آیت الله خامنه‌ای پیرامون قرآن کریم

درباره‌ی حضرت موسی سخن میگفت که شوق شنیدن ماجراهای او را در ما برمی‌انگیخت. خون دلی که لعل شد، صفحه ۸

بخش فقه و معارف رسانه KHAMENEI.IR به مناسبت فرارسیدن بهار معنویت، ماه مبارک رمضان، بخشی از خاطرات زندگی حضرت آیت الله خامنه‌ای پیرامون آشنایی، انس با قرآن کریم و جلسات تفسیر ایشان را مرور کرده است.

* زبانزد بودن در مدرسه در تجوید و تلاوت قرآن کریم

در مدرسه دارالتعلیم دیانتی در تجوید قرآن کریم و تلاوت آن با صدای خوش، زبانزد بودم. در مراسم دبستان و مراسم استقبال از شخصیت‌هایی که به مدرسه می‌آمدند، قرآن تلاوت میکردم؛ از جمله در حضور آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی قرآن خواندم. ایشان در اواخر دهه‌ی ۲۰ شمسی به مشهد آمد و مدرسه به استقبال ایشان رفت. من در آن هنگام دوازده ساله بودم...

* اثرپذیری از تلاوت زیبای مادر

زادگاه مادرم نجف است. ایشان لهجه‌ی عربی داشت. در کودکی، با لهجه‌ی عربی نجفی حرف می‌زده است. با قرآن آشنا بود. قرآن را خوب و با صدایی جالب تلاوت میکرد.

همچنین در آغاز ورود آیت الله سید حسن قمی به مشهد پس از وفات پدرش، در حضور ایشان نیز قرآن خواندم. برخی از مؤسسان مدرسه، مقلد پدر ایشان بودند. آقای قمی به مدرسه آمد. ما به صف ایستاده بودیم. من و یکی از شاگردان جلو آمدیم و قرآن و برخی محفوظات دینی خود را خواندیم. من از ایشان جایزه گرفتم که اکنون هم به یادم هست که کتاب «تعلیمات دینی» تألیف سید حسام الدین فال اسیری شیرازی بود.

در اواخر عمر، صدایش گرفته بود و من صدای خوش او را به یادش می‌آوردم. بر قرائت کلام الله مجید با قرآن اهدائی پدرش مداومت روزانه داشت. شیوه‌ی قرائت ایشان، ما را در آن کم سن و سالی به خود جذب میکرد. پیرامونش گرد می‌آمدیم و به تلاوتش گوش میکردیم.

خون دلی که لعل شد، صفحه ۸

خون دلی که لعل شد، صفحات ۱۳ و ۱۴

* شوق شنیدن داستان حضرت موسی

* شرکت در جلسه قرائت قرآن و خواندن کتاب تجوید

قرآن را از دوران کودکی نزد مادر، و سپس از یکی از کسبه که قرائتش خوب بود و جلسات دوره‌ای قرائت را در منازل مدیریت میکرد، آموختم. پدر، من و برادرم را به

مادرم معانی برخی آیات را برای ما به فارسی ترجمه میکرد و داستانهای پیامبران را برایمان باز میگفت. شیفتگی وافرش به زندگی حضرت موسی علیه السلام موجب میشد تا داستان زندگی این پیامبر بزرگ را با همه‌ی جزئیات برای ما شرح دهد. آن چنان با علاقه مندی

یکی از آنها این آیه را میخواند و دوباره از «قاتل معه ربیبون» تکرار میکرد. من نام قرآنی را که تلاوتشان را شنیدم، در پشت قرآن یادداشت کردم. از آغاز شب به تلاوتها گوش میکردم، تا وقتی تلاوتهای «صوت العرب» به آخر برسد و من به دنبال تلاوتهای قرآنی، به سراغ ایستگاههای رادیویی دیگر بروم. خون دلی که لعل شد، صفحه ۱۸۰

* حفظ قرآن در دوران ماه رمضان در زندان

دستگیری من در اوایل ماه شعبان بود. روزها گذشت و ماه مبارک رمضان نزدیک شد. من شنیدم که رئیس بازجوها در راهرو رفت و آمد میکند. وقتی صدای گامهایش به سلولم نزدیک شد، صدایش زدم... من میدانستم که او مرا آزاد نمیکند، اما من خواسته‌ی بزرگی از او طلب کردم تا خواسته‌ی کوچک را بپذیرد. فوراً به او گفتم: بسیار خوب. اجازه بده من یک قرآن داشته باشم.

گفت: اشکالی ندارد. اجازه داد یک قرآن از منزل برایم آوردند. خواندن قرآن در تاریکی شدید ناممکن بود. به نگهبان گفتم: میخواهم قرآن بخوانم؛ در را برایم کمی باز کنید. رفت اجازه گرفت. اجازه دادند که در به اندازه‌ی ده سانتیمتر باز گذاشته شود و همین برای خواندن کافی بود. لذا در این ماه خیلی قرآن خواندم و خیلی هم حفظ کردم.

خون دلی که لعل شد، صفحه ۲۱۷

* آرامش دادن به سایر زندانی‌ها با تلاوت آیاتی از قرآن

از جمله‌ی خاطرات دردناک من در این زندان [مشهد] این بود که شاهد شکنجه‌ی برخی شاگردانم بودم. در

این مرد مؤمن که حاج رمضانعلی نام داشت، سپرد. او به ما احترام میگذاشت. با آنکه مردی پنجاه ساله بود، پشت سر ما از در خارج میشد و ما را در دو طرف خود می‌نشاند. من نزد او قرآن میخواندم و او قرائت مرا تصحیح میکرد. یک روز به ما گفت: شما دیگر به مرحله‌ای رسیده‌اید که من نمیتوانم به شما درس بدهم و بیشتر از این شما را جلو ببرم. به ما توصیه کرد که پیش استاد او - مُلا عَبَّاس - برویم که در سن هفتادسالگی در صحن حرم رضوی تدریس میکرد... از ویژگی‌های او این بود که به نسخه‌ی قرآن چاپ هند مقید بود و اعتقاد داشت که نسخه‌ی هندی با وجود دشواری رسم الخطش، نسخه‌ای صحیح است... نزد او کتاب تجوید را خواندیم که به فارسی است و تألیف سید محمد عرب زعفرانی.

خون دلی که لعل شد، صفحات ۱۴ و ۱۵

* گوش دادن به تلاوت‌های قرآنی رادیو در زندان

من یک رادیوی کوچک داشتم. این رادیو هنگام نوبت کشیک نگهبانان آسان‌گیر و با اغماض به دست من رسید، و من آن را از چشم نگهبانان سخت‌گیر پنهان میکردم؛ چون معمولاً استفاده از رادیو در داخل زندان ممنوع است. پس از شنیدن خبر درگذشت عبدالناصر، کار من شد گوش دادن به رادیو «صوت العرب». بزرگترین مایه‌ی تسلی من در آن روزها تلاوتهای قرآنی این رادیو بود، که اکنون آنها را با جزئیات به خاطر دارم.

مثلاً به یاد دارم که قاریان بزرگ مصری، مانند «عبدالباسط»، «مصطفی اسماعیل» و «محمود علی البناء» این آیه‌ی کریمه را میخواندند: «وَكَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ».

یک وقت که به تهران آمده بودم، فقط عبدالباسط مطرح بود. جاهای دیگر هم که می‌رفتیم، فقط عبدالباسط را می‌شناختند. بیانات در مراسم تودیع قاریان قرآن، استاد شحات محمد انور و استاد محمد بسیونی. ۷ اسفند ۶۹

* تعطیل کردن درس تفسیر به دلیل شرح آیات بنی اسرائیل!

بنده سال ۵۰ در مشهد برای دانشجویها درس تفسیر می‌گفتم و اوایل سوره‌ی بقره - ماجراهای بنی اسرائیل - را تفسیر می‌کردم. بنده را به ساواک خواستند و گفتند چرا شما راجع به بنی اسرائیل حرف می‌زنید؟ گفتم آیه‌ی قرآن است؛ من دارم آیه‌ی قرآن را معنا و تفسیر می‌کنم. گفتند نه، این اهانت به اسرائیل است! درس تفسیر بنده را به خاطر تفسیر آیات بنی اسرائیل - چون اسم اسرائیل در آن بود - تعطیل کردند.

دیدار جمعی از دانشجویان. ۱۹ اردیبهشت ۸۴

* شنیدن تلاوت ابوالعینین شعیش

در گذشته این همه تلاوت کننده‌ی قرآن، این همه حافظ قرآن، این همه آشنای با متن قرآن، این همه عاشق و علاقه‌مند به تلاوت قرآن وجود نداشت؛ در حالی که همین کشور بود، همین ملت بود. من یادم هست که یکی از قرّاء برجسته‌ی مصری - مرحوم ابوالعینین شعیش - آمده بود مشهد و در مسجد گوهرشاد قرآن تلاوت میکرد، که خیلی هم خوب میخواند. چون جلسه مال اوقاف آن زمان بود و اوقاف هم برخلاف امروز که الحمدلله سازمان مفتخری

این زندان بیش از ده نفر معّم بودند که بیشترشان از شاگردان من بودند... از جمله‌ی این افراد، سیّد عباس موسوی قوچانی بود. (او بعداً در جنگ تحمیلی به شهادت رسید)... تنها تسلاّی خاطر موسوی در این زندان این بود که وقتی از اتاق شکنجه برمیگشت، صدای مرا می‌شنید که آیاتی از قرآن را تلاوت میکردم. و من عمداً آیاتی را انتخاب میکردم که مرهمی بر زخم‌هایش، و آرامشی برای قلبش باشد و عزمش را راسخ‌تر کند. گاهی هم با همان آهنگ تلاوت قرآن، به زبان عربی با او حرف می‌زدم و او را به حق و صبر سفارش میکردم.

خون دلی که لعل شد، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳

* ترویج تلاوت مصطفی اسماعیل از مشهد به سایر نقاط کشور

ما رفیقی داشتیم او به مصر رفته بود، چند ماه در آن جا مانده بود و نوارهای عبدالفتاح، شیخ مصطفی اسماعیل و محمد رفعت و امثال آنان را به این جا آورده بود. مخصوصاً من از نوار عبدالفتاح خیلی خوشم می‌آمد؛ آن را گوش می‌کردم. بعدها هم با صدای شیخ مصطفی اسماعیل آشنا شدم. بعد که شیخ مصطفی اسماعیل را شناختم، بقیه یادم رفت.

صدای شیخ مصطفی اسماعیل، خیلی فوق العاده بود. این را هم بگویم که الان در ایران، میل عمومی به طرف شیخ مصطفی اسماعیل است. یعنی قرّای ما، حتماً روی سبک قرائت شیخ مصطفی اسماعیل تمرین دارند و روی دیگران کمتر. اعتقاد من این است که این حرکت، از مشهد و از دستگاه ما شروع شد. در تهران، هیچ‌کس غیر از عبدالباسط را نمی‌شناخت. من

* شرکت دانشجویان در درس تفسیر برای مقابله با مارکسیست‌ها

بنده از دوره‌ی جوانی با دانشجویان سروکار داشته‌ام. در دوره‌ای که برای اقامت از قم به مشهد رفتم، برای طلاب درس تفسیر را شروع کردم. بعد دیدم که یک مشت جوان هم لابلای طلبه‌ها پیدا می‌شوند و می‌آیند شرکت می‌کنند. فهمیدم که اینها دانشجو هستند. احساس کردم که در بین جوانهای دانشجو علاقه‌ای نسبت به تفسیر قرآن وجود دارد و اینها مایلند که در مقابل تفکرات مارکسیستی - که آن روز هم به شدت ترویج می‌شد - یک منطق مستحکم و قوی را در اختیار داشته باشند، که آن منطق قرآن است. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۷ آذر ۷۹

* سخنرانی من مقدمه تلاوت قرآن بود

من در سالهای ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ در مشهد سخنرانی می‌کردم؛ می‌ایستادم سخنرانی می‌کردم. بعد هم که حرف من تمام می‌شد، روی زمین می‌نشستم. سپس صندلی می‌گذاشتیم، تا قاری قرآن تلاوت کند. آقای فاطمی و بعضی از برادران دیگر، روی صندلی می‌نشستند و قرآن می‌خواندند. من می‌گفتم که حرف من مقدمه‌ی تلاوت قرآن است. من ایستاده صحبت می‌کردم؛ اما صندلی بلند و قشنگی - مثل منبر - گذاشته بودیم و اینها روی آن می‌نشستند و بعد از صحبت من قرآن می‌خواندند؛ همان آیاتی که من قبلاً تفسیر کرده بودم. فکر من این است. من می‌گویم که در جامعه، قرآن اصل است.

بیانات در دیدار جمعی از قاریان قرآن ۲۲ فروردین ۷۰

است، آن روز سازمان بدنمایی بود، بنده با اینکه خیلی شائق بودم تلاوت آن قاری را بشنوم، نمیخواستم بروم توی آن مجلس بنشینم؛ از دور نگاه میکردم و صدا را میشنفتم. همه‌ی کسانی که در آن مجلس شرکت داشتند، گمان نمیکنم پنجاه نفر، شصت نفر میشدند.

بیانات در دیدار قاریان و حافظان و اساتید قرآنی ۱۱ مرداد ۹۰

* روزی که ممنوع التفسیر شدم

من یک درسی مخصوص دانشجوها شروع کردم، درس تفسیر قرآن که بسیار پرشور و جالب بود و بیشتر آن کسانی که در آن درس‌ها شرکت می‌کردند، بلکه همه‌شان شاید، آن عده‌ی چند صد نفری که شرکت می‌کردند، بعدها همه جزو این گروههای مبارز و انقلابی بودند، البته بعضی راه درست را تا امروز هم ادامه دادند، بعضی هم در این ریخت و پاشهای انحرافی که ما در این مدت داشتیم، بدبختانه دچار انحراف شدند و از راه‌های دیگر رفتند، به هر حال آن جا یک پایه‌ی متینی بود برای ارائه‌ی تفکر اسلامی و آشنایی جوان‌ها با قرآن. ساواک هم مرتباً مزاحم بود دیگر، یعنی مسأله‌ی یک بار و دوبار و ده بار نبود، مرتب اذیت می‌کردند، مزاحمت می‌کردند، درس را تعطیل می‌کردند، من را می‌خواستند، شاگردها را می‌خواستند، اندک چیزی را بهانه می‌گرفتند. بالأخره هم بعد از مدتی آن درس را تعطیل کردند، این درس تفسیر جوان‌ها را هم مثل آن درس دیگر تعطیل کردند و بنده ممنوع التفسیر شدم در مشهد، یعنی سخنرانی اگر می‌کردم یک جایی اشکال نداشت اما تفسیر قرآن حق نداشتیم بگویم.

مصاحبه با صداوسیما پس از مراسم تحلیف ۱۹ مهر ۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
آيَةُ الْكُرْسِيِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَذَا آيَةُ الْكُرْسِيِّ
الْقُدُوسِ

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ